



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵۲	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۶ / ۲۶
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	۴. مالکیت مورد زکات (تکمیل بحث)					
عنوان ۵	۵. تمکن تام از تصرف در مال					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحثمان در شرط رابع وجوب زکات بود که شرط ملکیت مال بود. گفتیم برای اینکه موارد وجوب بر اساس این شرط روشن بشود باید اقسام ملکیت را مطرح کنیم تا ببینیم چه نوع از ملکیت، شرط در وجوب زکات است. دو نوع از انواع ملکیت را قبلاً بحث کردیم. یکی اینکه مالک، عنوان عام باشد، عنوان عام به معنای دولت که ملک، ملک عام باشد. ملک عام بود؛ یعنی ملک دولت باشد، یا ملک دولت باشد یا تحت تصرف دولت بما هی دولت باشد؛ مثل اراضی مفتوحة عنوه که ملک مسلمین است و در اختیار دولت است. البته این نکته را هم اشاره کردیم که ما چیزی به نام مباحات عامه به معنای مباح در ملکیت نداریم به این معنی که مالک نداشته باشد. گفتیم از بعضی کلمات فقها استفاده می شود گویا مباحات عامه را به چیزهای اطلاق می کنند که مالک ندارد؛ درحالی که ما چیزی که مالک نداشته باشد نداریم. در فقه اسلام چنین چیزی مطرح نیست. همه چیز ملک خداست؛ یعنی ملک دولت اسلامی است. بعد از ملک دولت اسلامی با سبب شرعی خارج می شود، که البته خروجش هم گفتیم نه به عنوان خروج مطلق، بلکه خروج به معنای ملک طولی است نه ملک مطلق. ملک مولا، ملک خدای متعال، ملک دولت هیچ وقت از مال قطع نمی شود. این طور نیست که حالا که ملک من شد دیگر ملک خدا نباشد. ملک من است اما در عین حال ملک خدا هم هست علی نحو ملکیتی که برای عبد و مولا ما قائل هستیم در محل خود.

این عنوان اول بود. عنوان دوم ملکیت عناوین اعتباریه مشیره به شخصیات حقیقی بود. گفتیم گاهی عناوین اعتباری داریم منتها عناوین اعتباری مشیره است به شخصیت های حقیقی، مثل عنوان حزب، عنوان جمعیت، عنوان انجمن که افراد حقیقی پشت سر این عناوین هستند. عناوین، تنها عنوان نیست؛ عناوینی است که کاشف است یا مشیر به اشخاص حقیقی است. گفتیم اینجور عناوین مالکیت مانع از وجوب زکات نمی شود. در آن عنوان اول گفتیم

زکات تعلق نمی گیرد به اینکه اصلاً گفتیم دلیل وجوب زکات منصرف است. اما در این عنوان دوم از مالکیت چرا، متعلق وجوب زکات است. ادله شامل این نوع از مالکیت می شود.

عنوان سوم یا بگوئید نوع سوم از مالکیت، مالکیت عناوین اعتباریه محضه است؛ یعنی عناوین اعتباریه ای که خود عنوان بما هو عنوان می شود مالک، نه اینکه عنوان بما هو کاشف عن الاشخاص، مثل عنوان مدرسه، عنوان مؤسسه، عنوان مسجد یا حتی عنوان فقرا و عنوان علما اگر این عنوان فقر فقط به عنوان فقر تعلق گیرد، نه به اینکه فقرا مالک بشوند. عنوان علما نه به این اعتبار که علما مالک می شوند، بلکه علما حق استفاده داشته باشند. عنوان، مالک است نه معنون. یعنی وقتی چیزی وقف علما شد یا چیزی به آنها هبه شد، حتی به علما، این به آن معنی نیست که علما این را بین خودشان تقسیم کنند؛ یک وقت هبه به علما بما هم علما می شود این هبه برای علما می ماند به این معنی که منافعش باید صرف علما شود اما تقسیم نمی شود. گفتیم مثل ارث نیست که مثلاً فرض کنید که اگر ورثه مالک شدند هر وارثی سهمی در این مال داشت، اینجوری نیست، خود این عنوان بما هو عنوان می شود مالک، نه بما هو مشیر الی المعنون. گفتیم این هم خارج از ادله وجوب زکات است و ادله از این موارد منصرف است.

آن عنوان رابع باقی ماند که عنوان مالکیت اشخاص حقیقی و افراد حقیقی است. اگر مالک اشخاص حقیقی بودند، این نوع مالک هم سه جور قابل تصور است:

نوع اول از مالکیت اشخاص حقیقی یک مالکیت غیر محقق و معلق بر شرط، معلق بر شرطی که آن شرط، شرط التحقق است، شرط التنجیز است که بدون تحقق شرط، ملکیت محقق نمی شود. مثل اینکه کسی مالی را نذر کرده برای شخصی یا برای جهتی، مثلاً برای بچه اش نذر کرده که اگر این کار اتفاق بیفتد این مال، ملک آن شخص باشد. حالا آن شخص یک مالکیت معلق دارد؛ یعنی مالک آن مال است منتها معلق بر تحقق آن شرط، حالا یا به نذر یا یمین یا به شرط، که اگر این کار را بکنی، این مال توست. یک چنین مالکیت معلق قطعاً مشمول ادله وجوب زکات نیست؛ چون این مالکیت، مالکیت فعلی محقق نیست و ادله وجوب زکات ظهور در فعلیت مالکیت دارند. «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»^۱ یعنی ما یكون من اموالهم بالفعل نه علی فرض تحقق شرط معین. خلاصه این «أَمْوَالِهِمْ» ظهور در فعلیت تملک دارد. همچنین «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ...»^۲ اموال الأغنیاء یعنی: اموالهم التي هي اموالهم بالفعل نه اموال التي سوف تكون مالا لهم علی تحقق شرط معین. پس این نوع از ملکیت های غیر محقق یا معلقه بر شرط خارج از ادله وجوب زکات است.

نوع دوم از املاکی که برای اشخاص تصور می شود یا بفرمایید قسمت دومش، ملک ناقص است. شکل اول ملک غیر فعلی یا غیر محقق یا ملک معلق بود. این نوع دوم از آن تعبیر می کنیم به ملک ناقص؛ یعنی اینجا یک ملکیتی تحقق پیدا کرده است منتها تام نیست نه اینکه مثل فرض اول ملکیت معلقه باشد. مثل موهوب قبل القبض، مالی را به کسی هبه کرده است، خب با هبه نوعی از تملک برای موهوب له حاصل می شود؛ اما هنوز اقباض نشده؛ وقتی اقباض نشده او نمی تواند فعلاً در آن تصرف کند؛ یعنی به این معنا که هنوز این ملک، برای او ملک تام نشده. قبض و اقباض شرط در

۱. سورة توبه: ۱۰۳.

۲. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، أبواب ما تجب فيه الزکاة، ب ۳، ح ۲۵.

تمامیت ملکیتی است که با هبه تحقق پیدا می کند. البته این در فرضی است که ما در هبه، قبض را ناقل بدانیم نه کاشف. یک وقت هبه را ما می گوئیم هبه مملک هست؛ اما قبض، شرط کاشف است. مثلاً فرض کنید کسی اول فروردین مالی را به کسی هبه کرد؛ اما این قبض تحقق پیدا نکرد مگر در اول مهرماه؛ یعنی شش ماه بعد قبض تحقق پیدا کرد. حالا در فاصله بین آن زمانی که هبه تحقق گرفته با زمانی که قبض صورت می گیرد این مالی که در این فاصله، مثلاً زمین یا نقدینی را هبه کرده یا یک مالی که تعلق به الزکاة فی الاصل، مالی که متعلق زکات است به او هبه شده منتها قبض حاصل نشده مگر شش ماه بعد. اگر ما قبض را ناقل بدانیم باید از همین وقتی که قبض حاصل می شود حول را شروع کنیم. گفتیم اگر مال زکوی است حول در آن شرط است. حول را باید از زمان تحقق القبض حساب کرد. اما اگر ما این قبض را کاشف دانستیم، باید از زمان تحقق هبه باید حساب کنیم که پس این شش ماه جزو حول حساب می شود. شش ماه دیگر باید صبر کند آگه حول گذشت آن وقت باید زکات مال را اخراج کند. به هر حال این تفاوت وجود دارد. اینجا که ما می گوئیم به شرط القبض، که ما این شرط القبض را ناقل بدانیم. ولی اگر کاشف بدانیم دیگر این قبض این چنین نیست که شرط در تعلق زکات باشد. زکات از همان زمان هبه تحقق پیدا می کند و تعلق پیدا می کند. همچنین موصی به قبل از قبول، فرض کنید میتی است که قبل از اینکه بمیرد مالی را برای کسی وصیت کرده است. باز هم مال وصیت به شرط القبول موصی له، ملک تام او می شود. با صرف وصیت گرچه نوعی از ملکیت بر او حاصل می شود اما این ملکیت تامه نیست و باید موصی له قبول کند. خب اگر موصی له قبول کرد آن وقت از آن زمان به بعد باید حول را حساب کنیم تا ملک تام بشود. به مجرد ایصاء اینجوری نیست که مال متعلق زکات بشود. یک میتی وصیت کرده است اما هنوز موصی له قبول نکرده، او هم فوت کرده است، در این مدت فرض کنیم که مدتی گذشته است آیا این مدت جزو حول حساب می شود فرضاً؟ خیر، وقتی که قبول تحقق پیدا کرد از آن زمان قبول، تعلق زکات حاصل می شود و از آن زمان باید حول را حساب کند. همچنین قرض غیر مقبوض، یعنی کسی مالی را قرض گرفت اما هنوز قبض حاصل نشده است. از زمان قبض باید حولش را حساب کند. از آن زمان، به مقتضی، زکات تعلق می گیرد، به مالک این مال؛ اما مالک به سبب القرض، یعنی مقتضی (قرض گیرنده).

خلاصه در تمام این موارد زکات واجب می شود اما به شرط تمامية الملك. ملک ناقص بما هو ناقص متعلق زکات قرار نمی گیرد؛ مگر اینکه سبب نقصانش مرتفع بشود و ملک به ملک تام تبدیل بشود. آن وقت متعلق زکات می شود.

این هم قسم دوم از ملکیت اشخاص که قسم ملکیت شخصی است منتها ناقص است.

قسم سوم ملکیت ضعیفه یا ملکیت متزلزله است که ما گاهی از آن به ملکیت ضعیفه تعبیر می کنیم. یعنی چیزی ملک کسی شده بالبیع یا به معاهده دیگر اما خیار دارد، احد الطرفین یا دو طرف. کسی مالی یا زمینی یا ملکی را خریده هرچی که متعلق زکات است مثل مواشی، شخص این را خریداری کرده، ملکش هم هست معامله هم تمام شده اما برای بایع خیار وجود دارد. می تواند با خیار معامله را فسخ کند و ملک و مال را پس بگیرد. ملک در اینجا معلق نیست؛ بلکه کامل است. شخصی که اینجا بیع انجام داده اما طرف دیگر خیار دارد، خیار موجب این نیست که ملک، ملک تام نباشد، بلکه ملک تام است و می تواند ملک را به هم بزند با خیار، عقد را فسخ می کند؛ وقتی می گوئیم عقد را فسخ می کند یعنی پس عقد کامل است. ملکیت تامه حاصل شده اما ملکیت متزلزله است. چنین ملکی مانع از تعلق وجوب زکات نیست. کسی مالی را خریده و طرف دیگر هم خیار دارد اگر در طول مدتی که هنوز آن طرف اعمال خیار نکرده، حول بر

مال گذشت و این مال، ملک همان شخص مشتری بود، گوسفند خریده، گاو خریده، از این موارد تعلق زکات خریداری کرده و آن طرف دیگر که فروخته خیار هم دارد؛ اما در طول این مدتی که خیار داشته او اِعمال خیار نکرده، بعد از سال و حولی که گذشته در حالیکه ملک در اختیار مشتری است، اگر در اختیار مشتری است نصاب هم دارد، حول هم بر آن گذشته در حالیکه در ملک مشتری است، برای مشتری زکات واجب خواهد شد؛ یعنی چنین تزلزل ملکی مانع از تعلق وجوب زکات نیست؛ چون ادله وجوب زکات شامل این گونه موارد هم می شود. به هر حال ملکش است، «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» مالش است اگر چه برای طرف دیگر خیار باشد.

خوب این انواع ملک اشخاصی است که ممکن است به یکی از این اسبابی که گفتیم ممکن است کسی تصور کند که این اسباب مانع از تعلق زکات است که گفتیم در بعضی از موارد مانع تعلق زکات نیست در بعضی موارد مانع است. اما اگر یک ملکی تام قطعی بود که نه متعلق خیار است نه ملک ناقصیست نه ملک معلق است، این دیگر معلوم است که تکلیفش چیست. این مورد خارج از این اقسام است و ادله وجوب زکات به آن تعلق می گیرد و جای بحث هم نیست. بحث ما در شرط رابع به پایان رسید که البته قبلاً هم مطرح کرده بودیم منتها مختصر رد شده بودیم که گفتیم باید تفصیل بیشتری قائل بشویم. که بحث را بعد از تعطیل دوباره مجدداً مطرح کردیم.

۵. تمکن تام از تصرف در مال

اما شرط خامس از شروط وجوب تعلق زکات که البته این شرط را هم اجمالاً متعرض شده بودیم؛ اما بحث را کامل نکردیم، «تمکن تام از تصرف در مال» است؛ یعنی مالکیت هم کفایت نمی کند کسی که مالک مال باشد، صرف مالک مال بودن در تعلق وجوب زکات به مال کافی نیست. ممکن است مالی ملک کسی باشد اما به دلیل اینکه امکان تصرف در آن مال ندارد زکات به او تعلق نمی گیرد. غاصبی مال او را غصب کرده، یا مانعی از دسترسی به مال او وجود دارد که نمی تواند دسترسی به مال پیدا کند، در چنین موردی هم زکات تعلق نمی گیرد. البته اینجا بحث دارد و باید موارد این تمکن و اقسام این تمکن را بحث کنیم که حالا می آییم و می گوییم فهرست بحث ما چیست؟

اول عبارت صاحب عروه رحمته الله را می خوانیم می فرماید:

«الخامس تمام التمکن من التصرف، فلا تجب في المال الذي لا يتمكّن المالك من التصرف فيه بأن كان غائباً ولم يكن في يده ولا في يد وكيله، ولا في المسروق، والمغصوب، والمجحود، والمدفون في مكان منسي، ولا في المرهون، ولا في الموقوف، ولا في المنذور التصديق به؛ والمدار في التمکن، على العرف، ومع الشكّ يعمل بالحالة السابقة ومع عدم العلم بها، فالأحوط الإخراج»^۱؛

گاهی خودش غائب می شود و گاهی خود مال غائب می شود. مثلاً شخص به سفر می رود و مدت ها طول می کشد و دسترسی به مالش ندارد و تمکن از تصرف ندارد. نه مال در دست خودش است و نه دست و کیلش، همچنین مال دزدیده شده هر چند بداند دزد کیست و دزد کجاست و مالش هم کجاست، به هر حال مالش را دزد برده و فعلاً در دسترس نیست، دزد مالش را مثلاً به آمریکا یا کانادا برده. مهجور هم همینطور؛ حالا چه مهجور لطفه یا فلس یا هر چیز دیگر. همچنین مالش را مثلاً دفن کرده و اصلاً یادش رفته کجا دفن کرده. همچنین کسی که مالش را به رهن گذاشته است. حالا

چه از مواشی یا هر چیزی که متعلق زکات باشد، مادامی که مال در رهن دیگری است فعلاً امکان تصرف در مال ندارد. همچنین مالی است که نذر کرده این را صدقه بدهد. یا چیزی را وقف کرده برای کسی گرچه مال الآن دست خودش است؛ اما چون نذر کرده امکان تصرف شرعی ندارد. حالا خواهیم گفت که گاهی عدم تمکن، عدم تمکن شرعی است و گاهی عدم تمکن تکوینی است حالا این را بحث خواهیم کرد. این موارد از موارد عدم تمکن شرعی است.

«والمدر فی التمكن علی العرف»؛ حالا که از تمکن می‌گویید تعریف کنید که تمکن چیست؟ می‌فرماید که میزان عرف است. اگر عرف حکم کرد که شخص متمکن است خب متمکن. مثلاً کسی در زندان است، اما دسترسی به مالش دارد و می‌تواند در اموالش تصرف کند. این را عرف می‌گوید متمکن یا غیر متمکن؟ چون در زندان است آیا می‌توانیم بگوییم که متمکن از تصرف نیست؟ خیر، عرف می‌گوید متمکن است.

حالا اگر شک داریم عمل به حالت سابقه می‌کنیم. اگر شک کردیم که تمکن دارد یا ندارد، اگر سابقاً تمکن داشت و الآن شک داشت بر اساس حالت سابقه عمل می‌شود. اگر علم به حالت سابقه نداشت و نتوانست استصحاب کند ایشان احتیاط وجوبی می‌آورد که باید زکات را خارج کرد.

این شرط که شرط خامس است فهرست ابحاث را مطرح می‌کنیم که ما در چه فصل‌ها و مباحثی تحت عنوان این شرط خامس بحث خواهیم کرد. ما در این شرط خامس، پنج بحث داریم:

- بحث اول در دلیل دال بر شرطیت تمکن در تصرف است که ادله چیست؟
 - بحث دوم در اقسام تمکن از تصرف است که بر اساس اقسام تمکن، اقسام عدم تمکن هم معلوم خواهد شد. مثلاً ما تمکن شرعی داریم، تمکن تکوینی داریم و هر یک از این دو هم اقسامی دارد.
 - بحث سوم ما بعد از اینکه اقسام تمکن تصرف را بحث کردیم این است که درباره حکم هر یک از این اقسام باید بحث کنیم از لحاظ وجوب تعلق زکات، از لحاظ تعلق وجوب زکات یا عدم تعلق وجوب زکات.
 - بحث چهارم درباره اصناف اموال زکوی است و اینکه آیا این حکم، یعنی حکم اشتراط وجوب زکات به تمکن از تصرف شامل همه اصناف اموال زکویه می‌شود یا مخصوص بعضی از اموال زکویه است. بحث چهارم ما درباره عموم یا عدم عموم حکم است نسبت به همه اموالی که متعلق یا اصناف اموالی که متعلق به حکم وجوب زکات است.
 - بحث پنجم که بحث آخر ماست بحث مربوط به حکم شک در تمکن است. اگر در تمکن در تصرف، شک کردیم همان‌طور که صاحب عروه هم در آخر متن عروه به این حکم و به این مسأله پرداخته بود.
- پس ما در اینجا پنج بحث داریم که ان شاء الله در جلسه بعد به بحث اول از مباحث مربوط به شرط خامس خواهیم پرداخت.